

## یک آواز فاصله / در آمدی به موسیقی محلی ایران

حمید مرادیان | دوشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۹۲



معنویت شرقی، هویت فرهنگی، مدرنیسم ملی، نوگرایی ایرانی، اعاده حیثیت ملی، تعامل فرهنگی و... واژگان و ترکیباتی هستند که شاید از نهضت مشروطه تا به اکنون هر بار به رنگی شنیده شده اند و یحتمل خواهند شد. اما به واقع چه میزان از این دست کلمات رنگین - گر نگوییم شعار! - به قباب عمل مزین شده اند؟ بی شک موسیقی از جلوه گر ترین نماد های فرهنگی هر ملت به شمار می رود و کارگان\* موسیقایی هر قوم بازتابی آهنگین از تاریخ، فرهنگ، زبان و آداب و رسوم آن مردم است. خنیاگران هر قوم راویان راستین افسانه های حقیقی اند. نغمه پردازانی که مصیبت های مردمشان را مویه کرده اند و شادی هایشان را سماع، قهرمانی هایشان را نقالی کرده اند و عاشقی شان را شائری\*...

براستی کدام هنر است که اینگونه در تار و پود لحظات پر نشیب و فراز یک ملت رسوخ کرده باشد و کدام هنرمند است که چنین آینه در دست خاطرات لحظه به لحظه ی مردمی را منعکس نموده باشد؟ ناگفته پیداست که پرداختن به موسیقی هر کشور تنها در یک سطح و آن هم لایه زیرین به معنای دور ماندن از گنجینه ی عظیم خفته در بستر لایه های زیرین است.

لایه هایی که می توانند راوی ظریف ترین جزئیات زندگی اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و تعاملات بین قومی باشند و از این رهگذر سیر رشد و تحولات درونی یک فرهنگ را در بستر های زمانی متفاوت بازگو نمایند. خنیاگران بی بدیلی چون نور محمد درپور، شیر محمد اسپندار، خلیفه شه میر و... هر چند که هنوز گاه به گاهی با پادرمیانی جشنواره های موسیقی محلی، محققین و... در فرصتی کوتاه پاره ای از محفوظات خود را به اجرا می نشینند اما تلنگری تلخ را نیز با هر نغمه به گوش جان می زنند و آن اینکه این راویان سالخورده ی فرهنگ شفاهی ایران زمین در آستانه ی دهه هشتم زندگی و یا برگزیده از آن چند اجرای دیگر را با این قدرت بر صحنه می توانند برد؟

آیا حتی در پنج سال آینده امکان شنیدن این موسیقی به شکل زنده میسر خواهد بود؟ آیا دیگر راویانی اینچنین روایتگر حافظه ی موسیقایی یک قوم به منصفه ظهور خواهند رسید؟ شاید نه پاسخ تلخی به این پرسش باشد اما حقیقتی گریز ناپذیر است و چرایی این پاسخ در جمله ای ساده نهفته است: چه کسی حضورشان را انتظار می کشد؟؟ هم اینان که هستند حتی گاه در میان مردم خود نیز غریب می نمایند.

سینتی ساینرهای چینی جای دوزله را در شادی هایشان گرفته و فایل های فشرده ی موسیقی در حافظه ی گوشی های همراه جای مقام های باستانی شان را!

مبدل های دیجیتال و رسانه های رنگارنگ جای شائری شان را و قرص های اعصاب جای گواتی شان\* را! به راستی چه کسی انتظارشان را می کشد؟

آیا آنان گمشده در دل تاریخ اند یا ما سرگردان در بی هویتی تاریخی؟ آنان با زمان در جدال اند یا ما روح زمان را درک نمی کنیم؟ آنان چیزی برای آموختن ندارند یا ما راه و رسم یاد گرفتن نمی دانیم؟

آنان از کاروان عقب مانده اند یا ما شتاب زده از مسیر دور افتاده ایم؟ واقعیت این است که این راویان قرن های متمادی جزئی جدایی ناپذیر از فرهنگ اجتماعی خود بوده اند و آنچنان که از کارگان موسیقی آنان پیداست تنیده در بافت اجتماعی مردم خویش با آنها در هر موقعیتی همراه شده اند. غم و شادی، جنگ و صلح، عبادت و درمان، حال کجاست کارگان موسیقی امروز ما که هر لحظه از زندگی مان را توان همراهی داشته باشد؟

کجاست جایگزین شغف بی نظیری که سرنا و دهل سیستان در بند اندام شنونده بر میانگیزد؟ کجایند جانشینان شائره های بلوچستان و عاشیق های آذربایجان که آنگونه غنی و مفرح اوقات خالی مخاطبانشان را پر می کردند؟

کدام است آن موسیقی خلسه گون که حتی اندکی از جذبه ی موسیقی درآویش سراوان را در شنونده برانگیزد؟

در گذر پر شتاب زمان ما چه دادیم چه گرفتیم؟ و امروز موسیقیدانان ما در این گلوگاه تاریخی پی چه می گردند؟

صحبت از سنت و تحول نیست، صحبت از چگونه سنتی بودن و چگونه متحول شدن است. بحث بر سر هویتی است که انسان بودن را به چالش می کشد!

هویتی که انسان مدرن امروزی را همچنان در پستوهای پنهان ناخودآگاهش درگیر با کهن الگوهای قومی اش نگه می دارد.

مسئله ماندن و رفتن نیست در این حرکت ناگزیر و پر شتاب تاریخی، که چاره ای نیست جز حرکت، مسئله همچنان چگونه رفتن است.

مسئله شناخت فرهنگ های مختلف ایرانی و نوع تعامل آنها با یکدیگر است. تعاملی که قرن ها این چنین پراکندگی کم نظیر فرهنگی را در زیر یک چتر گرد آورده است.

زمانی این دغدغه به شکل گیری و نهایتاً تدوین ردیف موسیقی ایرانی انجامید که در نوع خود حرکتی هوشمندانه و نبوغ آمیز بود چنانکه در صدسال اخیر به عنوان دستور زبان موسیقی ایرانی پذیرفته شده و علی رغم تمام آسیب های وارد بر آن که خود مبحث جداگانه ای می طلبد توانسته سرمنشاء اصلی ذوق و خلاقیت آهنگسازان و نوازندگان موسیقی شهری باشد.

اما به طور قطع بسیاری از مفاهیم و تکنیک های موسیقایی موجود در موسیقی مقامی ایران در این تبدیل و تحول جا مانده و به هر دلیل به ردیف موسیقی راه نبرده است.

در بررسی گام های بالقوه در موسیقی نواحی ایران به سیستم های صوتی منحصر به فردی بر می خوریم که نشانی از آنها در ردیف نیست، آیا شناخت این سیستم های صوتی متنوع نمی تواند راهگشای حرکتی نوین در آهنگسازی ایرانی باشد؟

گذشته از بحث فواصل در موسیقی نواحی ایران به ریتم ها و دورهای بکر و جذابی بر می خوریم که همچنان بخش زیادی از آنها به ردیف راه نیافته و آن میزان که راه یافته در تغییر و تحولات صورت گرفته در آن به مرور در قالب میزان بندی اروپایی درآمده و شکل اصلی خود را از دست داده است.

آیا شناخت و استفاده درست از این ادوار نمی تواند جان تازه ای در موسیقی رختناک کنونی بدمد؟ همچنان است مبحث سازهای محلی در مناطق مختلف مختلف ایران که حتی سریعتر از الحان و نغمات، رو به نابودی رفته اند، چنانکه در بسیاری از مناطق سال هاست که دیگر ساز جدیدی ساخته نشده است و همان سازهای قدیمی هستند که دست به دست می چرخند....

سازهایی که این کارگان قوی موسیقایی روی آنها شکل گرفته است و قرن ها به حیات خود ادامه داده اند اکنون در سراسیمه نابودی قرار گرفته اند. آیا به جای هر روز طرحی نو در انداختن، پژوهش روی این سازها و ساخت نمونه های استاندارد از آنها نمی تواند به گسترده شدن رنگ آمیزی صوتی در ارکسترهای ایرانی بیانجامد؟

به راستی تکلیف این میراث گمنام رو به نابودی چیست؟

اگر در برهه ای از تاریخ نگرانی ثبت و ضبط این میراث بود از بخت یاری ما بودند بزرگانی که خود را وقف این دغدغه کرده و امروز بخش عظیمی از این کارگان را ثبت شده در اختیار ما بگذارند.

دغدغه ی موسیقی دان امروزی می تواند اندیشیدن به این موضوع باشد که ظرفیت های موجود در گستره ی پهناور موسیقی مقامی ایران چگونه می توانند در تلفیق با دانش امروزی موسیقی به بیانی جدید دست یافته و زبان موسیقایی جدیدی را خلق نمایند .

این درون نگری و بازبینی مجدد قابلیت های بومی چه در عرصه ی آهنگسازی ،چه نوازندگی و یا سازسازی می تواند زمینه ساز تحول و زایشی مجدد در موسیقی ملی ایران باشد.

امروز مسئله پیدا کردن راهکارهایی است که بتوان از این میراث ارزشمند بهره ای عملی برد.

فرصتی است اندک برای مواجهه ی بلاواسطه با آخرین نسل از راویان افسانه ای این فرهنگ شفاهی .

خنیگران بی ادعایی که در جوهره ی هنر ذوب شده اند و به مقام شهود رسیده اند که رسالت هنر در مشرق زمین اینگونه تعریف شده است.

شاید تنها یک مواجهه کافی باشد تا سیر هنری یک موسیقیدان را متحول کند،شاید تنها شنیدن یک مقام کفایت کند تا به پوچی بسیاری از نگرش های بی هویت به اصطلاح مدرن پی ببریم ،شاید تنها یک بار درک حضور خنیگری متواضع بس باشد که منش هنرمندانه را برای همیشه بیاموزیم ،شاید شنیدن یک لیکو\* چراغ انگیزه ای را سالها روشن نگه دارد،شاید به کوتاهی یک نظر چشم در چشم شدن با خلیفه ی گواتی افق های رازآلود بی پایانی را در برابر ذهنی مشتاق بگشاید.

هرچه هست فرصت به خود آمدن اندک است ،فرصت خودباوری و ایمان به تمام داشته هایی که می توانند در تعامل با جهان بینی امروزی هنری کاملاً بومی و متناسب با زیبایی شناسی ایرانی خلق کنند.

خنیگران فراموش شده در شتاب تاریخ آینه داران قرن ها هنر و تمدن باستانی اند، وامدار بسیاری از حقایق گم شده!

پس بیایید گوش کنیم ،شده حتی یک بار به نوایشان گوش کنیم شاید بین ما و حقیقت یک آواز فاصله باشد !

حمید مرادیان

کارشناس ارشد آهنگسازی

پانوشت:

\*.موسیقی حماسی بلوچستان

\*.نوعی از موسیقی بلوچستان که در مراسم گواتی اجرا می شود و کاربرد درمانی دارد.

\*.معادلی برای واژه ی رپرتوار در موسیقی غرب.